

نقد نظریه کانت در شناخت علوم

علی عابدی شاهرودی

اصرار می‌ورزد. تئوری‌هایی که پس از این تئوری پدید آمدند به نحوی با درون مایه‌های کانتی در آمیخته‌اند، و سلطه‌ی وی در فلسفه و در فلسفه علوم هنوز به قوت خود باقی است.

از اینرو سزااست که این فرضیه بدقت شناسایی و ارزیابی گردد تا معلوم شود چه مقدار از آن پذیرفتنی است و چه مقدار ناپذیرفتنی. اگر ناپذیرفتنی‌ها در آن به اندازه‌ی یا بگونه‌ی باشند که به ساختار فرضیه آسیب رسانند آنگاه باید در فکر تقریر یک انگاره جایگزین بود. در بخش مربوط به نقد عقل و نقد فرضیه‌های عقلی بطور مشروح از این فرضیه و دیگر فرضیه‌ها و از نقد آنها و نیز از نظریه‌های جایگزین بخواست خدا سخن خواهد آمد.

در گفتار کنونی نخست به اختصار شرحی از تئوری کانت در شناخت و تمایز علوم آمده، سپس با بیان چند اشکال آن را مورد ارزیابی قرار خواهیم داد. پس از ایضاح و نقد فرضیه کانت به طرح فرضیه تجربی رایج از گذشته دور بویژه از زمان بیکن

در این گفتار بر آنیم فرضیه کانت را در شناخت و تمایز علوم بطور کوتاه ارائه کنیم تا زمینه‌ی بهتر برای ورود به مباحث اصلی فراهم گردد. این گفتار با عطف به گفتارهای گذشته و چند گفتار آینده مجموعاً از مباحث مدخل فلسفه و علوم باید بشمار روند. پس از عرضه مباحث مدخل بار دیگر و بصورتی اساسی این مسائل طرح خواهند شد.

مقصود از ترتیب دادن مدخل بامحتوا و صورت کنونی، زمینه‌سازی برای علوم و فراهم‌آوری چند راهنما برای معضلات دانش و هماهنگ کردن پرتوی اندک بر برخی از نواحی تاریک شناخت بشری است.

تئوری یا فرضیه کانت در مورد مذکور بر چند فرضیه اساسی استوار است. این فرضیه در تاریخ فلسفه غرب یک مقطع بحساب آمده، بدانگونه که نسبت به گذشته پایان است و نسبت به آینده و پس از کانت، آغاز.

وی فلسفه خود را بر چند اصل موضوع و چند مصادره، بنا کرده و از آغاز تا انجام بر حفظ آنها

سرانجام بصورت یک پرده کمال مطلوب به نمایش درمی آید و اگر از اصلاح و تصحیح مستمر سرباز زد، در فرجام کار بدلیل سستی بنیاد علمی خود از برابر اصول و قوانین عقلی گریزان شده و حذف می شود.

در این میان برخی از فرضیه‌ها از جهتی تصحیح‌پذیر و از جهتی تصحیح‌ناپذیرند. چنین فرضیه‌هایی در چرخه نقادی چند شاخه شده، آنگاه شاخه‌های اصلاح‌ناپذیر از بیکر فرضیه جدا گردیده و دیگر شاخه‌ها به رشد و شکوفایی ادامه می‌دهند.

اینک می‌پردازیم به ایضاح عناصر و روابط فرضیه کانت در تمایز و شناسایی علوم:

شرح عناصر و روابط فرضیه کانت

از دیدگاه وی سراسر دانش به دو سرچشمه باز می‌گردد: یکی سرچشمه فهم و اندیشیدن و دیگر سرچشمه حساسیت.

از راه حساسیت و نگرش، چیزها به اندیشه داده می‌شود، این سرچشمه همانا توانایی پذیرندگی پدیدارها در حوزه نگرش است که به نمایش درمی‌آیند. اگر انسان از نگرش به تمامی تهی بود و هیچگونه تماسی با موضوعات نداشت یکسره در نهانخانه خود محبوس می‌ماند. ابزار حساسیت دریچه جان را بر پدیده‌های هستی گشوده و موضوعات گوناگون را بر آن ارزانی می‌کنند.

دیدنیها، شنیدنیها و دیگر محسوسات به واسطه قوه نگرش به انسان داده می‌شوند. اما این پایان کار نیست، تنها مرحلای از ادراک است. مرحله دیگر ادراک از راه منبع دیگر شناسایی که قوه فهم باشد فراهم می‌گردد. این قوه نیروی کار و فعالیت جان است نه نیروی پذیرندگی، تا چیزی به واسطه آن داده شود.

نیروی فهم از دیدگاه فلسفه کانت بطور قبلی به مجموعهای از مفاهیم و صور مجهز است که تنها در پیوندی ژرف با نیروی حساسیت می‌توانند ملحوظ گردیده و بکار گرفته شوند. و شناخت حقیقی به نظر

می‌پردازیم، آنگاه نقد آن مورد بحث قرار می‌گیرد. سپس به ایضاح و نقد نظریه جدید در شناخت علوم که پوپر آن را پرداخته نظریه اندازیم و در خاتمه گفتار سخنی دیگر از نظریه فلاسفه اسلامی در شناسایی علوم خواهد آمد.

براین روال زنجیرهای از فرضیه‌ها و نقدها فراهم خواهد شد تا بتواند رشته‌ای باشد بین اندیشه و متناسبترین نظریه شناخت علوم در مقطع کنونی از پیشرفت دانش. در پایانه مدخل سخنی که بنظر رسیده خواهد آمد و تفصیل و شرح بر عهده مباحث نظری عقل گذارده می‌شود.

نظریه کانت در شناسایی متافیزیک و علوم

این نظریه، باهمگی فلسفه کانت، پیوندی تنگاتنگ و معقول دارد، به نحوی که برای توضیح آن چاره‌ای جز توضیح سراسر آن فلسفه نیست، اما این کاری است که در بحث کنونی نمی‌گنجد. پس از آن صرف نظر کرده به تبیین اندک و کوتاهی از بخشهای ضروری تر فلسفه کانت در ارتباط با نظریه شناخت علوم، بسنده می‌کنیم.

از اینرو بناگزیب با سلسله‌ای از گزینشها برای فراهم‌آوری مبادی شناخت علوم از دیدگاه کانت روبرو هستیم. گزینشهایی که باید در عین لازم بودن برای ایضاح نظریه مذکور با رعایت اختصار کامل به انجام برسد.

این گزینشها، رگه‌های اصلی فرضیه مزبور را برجسته و آشکار کرده و همزمان با این کار نقاط ضعف و اشکال آن را نیز برملا می‌سازد. از رهگذر همین نقاط ضعف است که می‌توان به درون یک نظریه رخنه کرد و زمینه را برای بهسازی یا حذف آن از گستره دانش آماده ساخت.

اگر نظریه، به اصلاح و بهسازی تن داد و توانست از لبه نفی بگریزد، در یک روند استکمالی خواهد افتاد و

وی تنها از طریق اتصال فهم و نگرش امکان‌پذیر می‌باشد. قوه فهم با فعالیت بر روی موضوعات نگرش آنها را زیر چتر مفاهیم و اصول خود درآورده و به وحدت می‌رساند.

وی نگرش را زیر چتر مفاهیم و اصول خود درآورده و به وحدت می‌رساند. نگرش تجربی، ماده معرفت را به اندیشه می‌دهد. و نگرش ناب، صورت این ماده را، ماده و صورت حساسیت بعنوان یک واحد آزموننی محتوا و موضوع شناسایی را فراهم می‌سازند. از اینرو سهم نگرش در شناخت همسان و هم ارز سهم ماده در آن است. قوه فهم در وراء قوه حساسیت با خود کاری و فعالیت خویش از خود مایه گذارده و بنیادها و اصول شناسایی را مقرر می‌کند، سپس در نیروی برتر خرد این بنیادها و اصول در زیر چتر کلیات محض عقلی به وحدت و سامان کامل می‌رسند.

تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی

این تقسیم یکی از عناصر اصلی فرضیه کانت است. در فلسفه‌های پیش از وی نیز همین تقسیم بوده، فلسفه اسلامی هم پیوسته آن را ملحوظ می‌داشته و از اینرو چیز تازه‌ای در تقریر کانت به چشم نمی‌آید. آنچه سبب شده تقسیم مذکور در سرلوحه دیدگاه فلسفی وی قرار گیرد، سخنی است که در باره امکان قضایای ترکیبی آزاد از تجربه دارد.

قضیه تحلیلی (analytical) آن است که محمول «ب» در آن در صمیم موضوع «الف» نهفته باشد. رابطه ب و الف در قضیه تحلیلی، رابطه هوهویت محض یا اینهمانی (Identity) است، به گونه‌ای که هیچکدام از ب و الف موجودیت و معقولیتی جدا از دیگری ندارد. داوریه‌های تحلیلی هیچ چیز بر موضوع داوری نمی‌افزایند، تنها حقیقت موضوع را روشنتر و بازنتر می‌کنند، و بدین جهت به قضاوت‌های روشن‌کننده نامیده می‌شوند.

قضیه ترکیبی (Synthetical) آن است که مفهوم موضوع با مفهوم محمول، یگانه نباشد و الف و ب در

تقسیم فهم و حساسیت به ناب و غیر ناب هر کدام از دو توانایی مذکور یا ناب و خالص است، یا آمیخته و غیر ناب. مفاهیم ناب، دست‌های از مفاهیمند که هرگونه عنصر حسی را فاقدند و صرفاً از سرچشمه فهم برخاسته‌اند. اینگونه مفاهیم، به اصطلاح کانت خاصیت فرارونده داشته و بطور آهریوری و آزاد تجربه تقرر دارند.

نگرش و حساسیت نیز یا تجربی است، یا ناب و غیر تجربی. نگرش تجربی فرآورده‌ای است از دو چیز: یکی ماده که به واسطه حواس به جان داده می‌شود و دیگر صورت که بطور آهریوری در ساخت حساسیت جان وجود دارد.

و نگرش غیر تجربی آن است که از هرگونه عنصر تجربی آمده از راه حواس تهی باشد. تنها چیزی که در نگرش ناب هست همان صور ما قبلی حساسیت است. براساس این تقسیم ساختار ادراک بشری یا هر موجود همانند او از دو جنبه فراهم آمده: نخست جنبه قبلی و آزاد از حس و آزمون، که جان در آن از خود مایه گذارده و به مثابه منبع مستقلی از هرگونه تجربه عمل می‌کند. و دوم جنبه تجربی که موضوعات و مواد شناخت را در دسترس ساختار ادراک می‌گذارد.

صورت‌های پیشین و آزاد حساسیت در نظر کانت عبارتند از زمان و مکان که همه محسوسات را در چهارچوبه خود شکل و سامان داده و زمینه ارتباط آنها را با قوه فهم آماده می‌سازند. و مفاهیم ناب فهم، مقولات یا گاته‌گوری‌هایند که صرفاً از صمیم فهم نشأت داشته و هیچ خاستگاه تجربی ندارند. شناخت، چنانکه خواهد آمد از دیدگاه کانت،

نمی‌آیند، تنها گزاره‌های ترکیبی‌اند که بکار علم آمده و مطلوب آن می‌باشند.

قضایای ترکیبی یا تجربی‌اند یا آزاد از تجربه، تجربیات به علوم تجربی اختصاص دارند و قضایای آزاد از تجربه از طرفی ساخت متافیزیک و هر دانش محض غیر تجربی را محقق ساخته و از طرف دیگر بنیاد علوم تجربی را می‌ریزند.

در فلسفه کانت، قاعده‌های فهم و اصلهای خرد ناب و مشتقات و منتجات اینها همگی از تیره داوریهای آزاد از آزمونند و این برعهده یک علم نقادی است که امکان آنها را کلاً یا بعضاً نفی یا اثبات کند.

تفسیر حساسیت و نگرش

قوه حساسیت تنها قوای است که بی میانجی با چیزها یا موضوعهای شناخت ارتباط دارد. از طریق این قوه، اشیاء بعنوان نموده‌ها و پدیدارها به ما داده می‌شوند. به سخن دیگر چیزها جسدان را از راه حساسیت تحت‌تأثیر قرار می‌دهند و تأثیری که جان در برابر آنها دارد همان احساس خام است، توانائی پذیرندگی تصورهای زیر تأثیر اشیاء بیرونی به قوه احساس یا حساسیت نامیده می‌شود.

حس که احساس همچون پذیرش تأثیر اشیاء مختصه آن محسوب می‌شود، یا بیرونی است یا درونی. حس بیرونی چیزهای جدا یا بیرون از من را عرضه می‌کند. و حس درونی چیزهای وابسته به من را از آن جهت که به من وابسته‌اند بعنوان نمود به آن می‌دهد. داده‌های حواس مطلقاً با قطع نظر از جنبه دیگر حساسیت، داده‌هایی خام و پراکنده و گسسته از دانشند. در بن حساسیت یک ساختار صورتی هست که همه داده‌های حسی را صورت و نظم می‌دهد. این ساختار همانا نگرش ناب است.

نگرش ناب دو جنبه دارد: یکی زمان و دیگری مکان. زمان و مکان دو صورت ناب حساسیتند و به

نسبت هویت اندیشیده نشوند.

در داوریهای ترکیبی همیشه چیزی بر مفهوم موضوع افزوده می‌شود، بدین ملاحظه قضاوت‌های ترکیبی را باید افزاینده نامید. محمول این داوریه‌ها از راه تحلیل موضوع بدست نمی‌آید.

قضیه «جسم گسترده» است، بنظر کانت از جمله تحلیل‌های بشمار می‌رود، زیرا تحلیل مفهوم جسم برای رسیدن به مفهوم گستردگی کفایت می‌کند، اما قضیه‌های مانند: همه جسمها سنگین‌اند، ترکیبی است. چون مفهوم سنگین از تحلیل و تفسیر جسم فراهم نمی‌شود، بلکه مفهومی است تماماً جدا از مفهوم جسم. از این جهت با افزودن مفهوم سنگین بر جسم یک قضیه ترکیبی ساخته می‌شود که به هیچ رو در مفهوم جسم نمی‌تواند اندیشیده گردد.

قضایای تحلیلی همیشه آزاد از تجربه می‌باشند و بر این پایه بخش ارزنده‌ای از ساختار ضروری دانش را فراهم می‌آورند.

اما قضایای ترکیبی الزاماً چنین نیستند، برخی از آنها تجربی‌اند و برخی دیگر غیر تجربی و در این میان قضاوت‌های تجربی همیشه ترکیبی‌اند. هیچ قضیه تجربی که تحلیلی باشد ممکن نیست، هر تحلیلی غیر تجربی است و هر تجربی غیر تحلیلی.

قضایای ترکیبی غیر تجربی از دیدگاه کانت ارزنده‌ترین قسمت دانش بشری‌اند. توجه بدینگونه قضایا و تحقیق در چگونگی امکان آنها از عناصر مشخص‌کننده این دیدگاه است. امکان متافیزیک و هر دانش عقلی محض مشروط است به امکان این قبیل از قضایا. هر گونه تردید در امکان آنها تمامی ساختار علوم عقلی محض را لرزان و گرفتار شک می‌سازد.

گزاره‌های تحلیلی با ضرورت و حقیقت و کلیتی که دارند معیار روشنی برای محک‌زنی منفی داوریهای غیر تحلیلی‌اند، اما هیچ فزونی در دانسته‌های ما پدید نمی‌آورند و بکار دانش که در پی فزونی معلومات است

فاعل شناسایی ارتباط دارند و بیانگر وصف فی نفسه و خود بخودی اشیاء نیستند. کانت دو صورت مزبور را صور استعلایی یا فرا رونده حساسیت می نامد. نگرش متعلق به آنها نگرش محض و تهی از تجربه و استعلایی است که صرفاً چگونگی ارتباط با فاعل شناسنده را بیان می کند.

نگرش ناب از طریق صورتهای فرارونده حساسیت احساسهای خام و پسراننده و گسسته را تبدیل به احساسهای پرداخته و منظم و پیوسته با دانش می کنند. اگر نگرش محض و صورتهای زمان و مکان نبود هرگز احساسها به مرحله نظم و پرداختگی و ادراک علم نمی رسید.

قوة حس یک پذیرندگی سره نیست، به سانی که فاعل شناسایی هیچ از خود مایه نگذارده و یکسره بازتابی از چیزها باشد، بلکه از آنرو که جان به ساختار نگرش صوری و ناب و مقدم بر دادههای حواس مجهز است، همواره از طریق این ساختار، محسوسات را به مقتضای آن صورت و کیفیت می دهد. محسوسات بدون ملاحظه صور قبلی حساسیت نمودهای خامند و از جهت صور مذکور نمودهای تام طبیعتند.

تفسیر قوة فهم

با این توضیح دانسته می شود که نگرش بر دو گونه است: نخست نگرش ناب که صور قبلی احساس را که عبارتند از زمان و مکان تقریر می کند. کانت این نگرش را در استتیک فرارونده تبیین کرده بر طبق استتیک فرارونده مجموعه ای از قواعد آپریوری در ارتباط با بنیاد آزمون و هم با علم ریاضی ناب محقق می گردد. این قواعد گرچه آزاد از تجربه اند اما هرگز کاربرد آنسو رونده ندارند تا بتوانند درو راه تجربه نیز مفید باشند. کاربرد اینها منحصر است به حوزه آزمایش آنها بعنوان شرایط لازم هرگونه آزمون ممکن.

و بر این روال است که دیدگاه کانت در شناخت علوم و تمایز آنها تن به ایضاح کافی می دهد. باری ساختار دانش اعم در دیدگاه وی از احساسهای خام آغاز شده و به حساسیت پرداخته و منظم و سپس به نگرش ناب حسی گذر کرده، آنگاه بسوی فهم و خرد پیش می رود. خرد ستیغ این ساختار است که فراسوی هیچ فرضی ممکن نیست.

به مانند نگرش، مفهوما نیز بر دو گونه اند: یکی مفاهیم تجربی و دیگر مفاهیم ناب. مفاهیم تجربی دارای درون مایه ای از حساسیتند و مفاهیم ناب، آنهاست که از هرگونه محتوای حسی تهی اند و صرفاً به نظر کانت جنبه صوری و فرارونده دارند. فهم، خاستگاه اصلی این تیره از مفهوماست، چنانکه حس سرچشمه اصلی نگرشهاست. هیچ مفهومی در نگرش نیست، چنانکه هیچ نگرشی در مفهوم نیست. نگرشها از دیدگاه ما منبعی تماماً جدا از مفهوما دارند، گرچه شاید درو راه دید ما هر دو دارای یک بنیاد باشند.

قوة فهم برخلاف حساسیت به هیچ روی پذیرنده تأثیرات موضوعهای شناخت است، باز از خود بر روی تأثیرات حواس مایه می گذارد، این مایه همان صور نگرش محض است که لازم جدایی ناپذیر همه دادههای حسی می باشد.

دوم، نگرش تجربی و غیرناب که با نمودها و دادههای حساسیت سروکار دارند.

دو نگرش ناب و تجربی از سنخ نگرش حسی اند و

در بیرون از مرز نمود دست یافت و به طریق اولی صحیح نیست از آن یک نامشروط را در خارج مرزهای تجربه استخراج کرد.

کانت در سراسر دستگاه فلسفی خود هیچ ایضاح کافی در این باره که چرا نمی‌توان از مانند این قاعده به اثباتی در وراء تجربه دست یافت ارائه نمی‌کند، تنها به عرضه دیدگاههای خود از مفاهیم و قواعد فهم به مثابه مقدمات آزمون بسنده می‌کند. و این نقدی است که بخواست خدا در مباحث نقد مطلق عقل همراه با دیگر مسائل لازم خواهد آمد.

کانت در تحقیق قوه فهم پس از سنجش منطق کلی یا صوری و ارائه کاربرد صحیح آن به نظر خود از آن پس که در استتیک فرارونده بنیادهای پیشین شناسایی حسی را تحلیل و تفسیر کرد به منطق فرارونده برای سنجش بنیادهای پیشین فهم می‌پردازد. این مبحث به دو بخش آنالیتیک و دیالکتیک تقسیم می‌شود.

در بخش نخست، فهم را کاویده تا بنیادهای مستقل از تجربه را در آن بیاید. وی با بررسی کار فهم و صورقضاوت آن به کشف مفهوما و قاعده‌های آزاد دست می‌یازد، آنگاه کاربرد این شناسایی ناب را بر پایه موضوعها و داده‌های نگرش تبیین کرده و توضیح می‌دهد: آنجا که نگرش نیست شناسایی از محتوای است، بدانگونه که اگر مفهوم نباشد شناسایی از معنای می‌باشد.

آنالیتیک فرارونده را وی منطق حقیقت می‌داند، زیرا هرشناسایی مناقض با آن از هرگونه حقیقت و محتوا تهی است. مبحث آنالیتیک فرارونده خود دو قسمت دارد: قسمت اول، در باره مفهوماهای آزاد از تجربه است و قسمت دوم، قاعده‌های پیش از آزمون را مورد بحث و سنجش قرار می‌دهد.

در بخش دوم این منطق، کاربرد دیالکتیکی فهم را که اگر بعنوان واقع تسلی شود خطا است، بررسی

قاعده‌ها آزاد از تجربه را تقریر می‌کند و بدینسان فهم، توانایی اندیشیدن بخودی خود است.

قاعده‌های استتیک فرارونده در عین غیر تجربی بودن بنیاد تجربی‌اند و حتی آن دسته از قواعد که ریاضیات محض را پی می‌ریزند باز با حوزه آزمون ارتباطی تنگاتنگ داشته و خصلت آنسوروندگی ندارند.

مفاهیم و قواعد فهم نیز در عین آزادی از نظام آزمایش، ابزارهایی صوری برای امکان و تقریر تجربی‌اند، حتی تقرر موضوعهای شناخت و نمودها بستگی بدانها دارد. در فراسوی مرز آزمون ممکن کاربردی صحیح نداشته و هرگز از خصلت فراروندگی منتقل به خصلت آنسوروندگی نمی‌شوند.

فهم فقط منبعی است برای ممکن ساختن و فهمیدن و شناختن پدیده‌های آزمون. بافت فهم از رشته‌های مفاهیم و قواعد و داوریهاست. کانت بر این است که تأمل دقیق در صور قضاوت ما را به مفاهیم ناب فهم رهبری می‌کند. قضاوت‌های ما دوازده صورت دارد که هر یک از یک مفهوم ناب یا مقوله و گاته‌گوری حکایت دارد و همه داوریها بر بنیاد همین گاته‌گوریهاست.

مفاهیم و گاته‌گوریها گرچه از تجربه آزادند و محتوایی فرارونده دارند، اما هرگز نمی‌توان آنها را فراتر از مرزهای نگرش حسی بکار گرفت، زیرا مقولات فهم محتوایی آنسورونده ندارند و همیشه در فراسوی نگرش تهی از موضوع و محتوایند.

این مقولات با قواعدی که در طیف آنها تقرر دارند تنها به مثابه شرطهای لازم هر نوع آزمون ممکن می‌توانند ملحوظ شوند.

فی‌المثل به نظر کانت قاعده علیت تنها نمودهای نگرش ما را نظم و وحدت می‌دهد و محتوای آن به چنین کاری اختصاص دارد، این قاعده از دیدگاه وی سازنده نیست تا بتوان در پناهش به سلسله‌ای از شرطها

روند. بکارگیری آنها در فراتر از نموده‌ها بدون روادید و تهی از محتوا است.

۲- مفاهیم ناب و قواعد محض فهم در عین آزادی از تجربه در متن خود، محدودند، زیرا از لوازم فاعل شناسایی‌اند، نه اموری فی‌نفسه و بخودی خود که بر جان مکشوف می‌شوند. بدین دلیل تحول آنها از خصلت ذهنی و سوژکتیو به صفت عینی و ابژکتیو فقط در محدوده‌ی نموده‌های عرضه شده بر جان در صورت‌های زمانی و مکانی است.

بکارگیری آنها در وراء محدوده‌ی نموده‌ها تحمیل یک عینیت و خصلت ابژکتیو کاذب است بر روندی سوژکتیو که الزاماً در فرایند بحث فلسفی به ستیزهای بی‌فرجام که همان دیالکتیک فرارونده باشد کشیده خواهد شد.

۳- حوزه‌ی آزمون همان حوزه‌ی نموده‌ها در صورت‌های نگرش محض است که به میانجیگری گاته‌گوری‌ها به میدان دانش پیوسته شده و از رهگذر کلیات فرد منظره‌های علم را پدیدار می‌سازد.

هر شناختی فرآورده همخوانی مفهوم و نگرش است. نگرش بی‌مفهوم، شناخت نیست، همچنانکه مفهوم بی‌نگرش نیز شناخت نیست. پس همگی ساختار فهم در بیرون از حدود نگرش از مرحله‌ی شناخت برکنار است و هرگز نمی‌تواند آنچه را که به ما داده نشده بشناساند.

کانت از فرضها و مصادرات خود در تفسیر دانش و شناسایی چنین نتیجه می‌گیرد که سراسر دستگاه استتیک و فهم فرارونده دستگاهی است در خود ماننده* که تنها برای تقریر تصورها و تصدیقها در سپهر آزمون

می‌کند. به گمان کانت چون فراتر از نگرش حسی نگرشی نیست و مفاهیم و قواعد و فضاییای فهم در فراسوی نگرش و آزمون نه محتوادرند و نه محک، پس کاربرد آنها در خارج از تجربه کاربردی است جدلی و دیالکتیکی که هیچگاه به سامان نمی‌رسد.

در اینجا دیالکتیک را باید فقط بعنوان ابزار نقادی در نظر گرفت که نقاط خطا در کاربردهای آنسویی را آشکار و معین می‌کند.

ایضاح پایه دیدگاه کانت در

تعیین مرزهای نگرش و فهم

در این گفتار که اختصاصاً به تبیین فرضیه کانت در شناخت علوم نظر دارد، بر آن نیستیم که مبانی فلسفه او را تبیین یا نقد کنیم. اما برای توضیح فرضیه‌اش در شناسایی دانشها گریزی جز اندکی تبیین از برخی مبانی فلسفه وی نیست.

بدین جهت در مقطع کنونی به اختصار توضیح داده می‌شود که چرا کانت تصورات و قواعد برخاسته از نگرش محض و فهم ناب را با اینکه از هرگونه تجربه‌های آزادند، ویژه میدان آزمون می‌داند. حال آنکه می‌بایست به مقتضای غیر تجربی بودنشان آنها را برای میدانهای فراتر از آزمون نیز معتبر بشمارد.

پایه این دیدگاه را بانظر به متون نگاشته کانت می‌توان در چند قاعده ذیل تفسیر کرد:

۱- نگرش ناب، خاصیتی در ذات فاعل شناسایی است. صورت‌های این نگرش که همان زمان و مکانند کیفیتهای پیشین جان شناسنده می‌باشند، نه صفات چیزهایی فی‌نفسه و بخودی خود در بیرون از آن نموده‌های خام که ماده‌های این صور را فراهم می‌سازند، تنها در چارچوبهای نگرش محض حسی برای عامل شناسایی یا همان جان تحقق دارند.

بنابراین فرضها که کانت پیشنهاد کرده تصورات و قواعد نگرش محض منحصرأ در مورد نموده‌ها باید بکار

* خودماننده، مفاهیمی است که از حوزه مخصوص بخود تجاوز نمی‌کنند و در ماوراء حوزه تجربه کاربردی ندارند، درست برخلاف مفاهیم گذرنده و آنسورونده که از ما می‌خواهند در فراسوی آزمون آنها را بکار برده و هرگونه مرکز حساسیت و نگرش را بشکنیم.

کاربرد صحیح دارد.

محکهای آزمون و در طیف همخوانی مفهوم و حساسیت، تحقق می‌یابند.

در تقریر علوم بر زمینه آزمون، سه دستگاه حس، فهم و خرد تنگاتنگ و هماغوش یکدیگر شده بسان ساختاری یگانه عمل می‌کنند.

آنچه در این میان مشخص کننده فرآورده‌های فهم و خرد است و آنها را از گوناگونیها و داده‌های حسی جدا می‌سازد، سه خصلت است:

۱- فراروندگی و آزادی از تجربه بگونه‌ای که با حذف همه صورت و ماده حساسیت بازمایم‌ای برای اندیشیدن در جان بماند.

۲- ضرورت که دستگاه حساسیت از تقریر و تولیدش ناتوان است و عقل هر چه در سپهر آزمون به دنبالش رود کمترش خواهد یافت.

۳- کلیت که تجربه از بار دادن آن عقیم است و تنها عقل به معنای اعم است که می‌تواند با فعالیت ذاتی و خودکاری خویش آن را تولید کند.

خرد ناب

خرد ناب، در ستیغ دانش بشری به مفهوم اعم قرار دارد، برتر از خرد در فلسفه کانت نیرویی نیست. تعریف آن در مقایسه با فهم آشکار می‌شود، قوه فهم عبارت بود از توانایی شناسایی مفهومها و قاعده‌ها. براین روال در فرایندی برتر، نیروی خرد عبارت است از توانایی شناسایی ایده‌ها و اصلها.

برای پی بردن به مقولات فهم کافی بود در صورتهای قضاوت آن تأمل کنیم. و برای پی بردن به کلیات خرد نیز کافی است که صورتهای استنتاج آن را مورد مطالعه قرار دهیم.

محتوای دانش ما از راه نگرش داده می‌شود، صورتهای محض زمان و مکان این محتوا را شکل و کیفیت می‌دهند. داده‌های پرداخته حساسیت بعنوان موضوعهای کارفهم در زیر چتر کلیات قوه فهم قرار

رابطه فهم و علوم تجربی

نگرش که در نظر کانت فقط حسی است به گزارشی که رفت بر دو گونه می‌باشد:

۱- نگرش تجربی، ۲- نگرش محض و غیر تجربی. هر کدام از آن دو زمینه رشتعی از مطلق دانش را آماده می‌سازد.

فهم نیز به نوبه خود زمینه ساز رشته‌هایی از دانش می‌باشد. ارزنده‌ترین آنها از دیدگاه کانت دانش منطق فرارونده یا استعلایی است.

قوه فهم به مثابه خاستگاه مفهومها و قاعده‌ها امکان اندیشیدن را محقق می‌کند. اگر هیچ مفهوم ناب و قاعده پیشین در جان ما نبود، هرگز نمی‌توانستیم بیندیشیم. با امتناع اندیشیدن، امکان هر گونه دانشی منتفی است. از اینرو هر دانشی بویژه دانشهای تجربی بر پایه مفاهیم و قواعد فهم می‌تواند تحقق پذیرد.

رابطه فهم با علوم تجربی همان رابطه فهم با خود تجربه است. تجربه از سویی با داده‌های حساسیت و صورتهای نگرش ناب سروکار دارد و از سوی دیگر در بن خویش با گانه گوریها و قاعده‌های آزاد از هر گونه تجربه.

پیوند، ترکیب و وحدت داده‌ها و گوناگونی‌های نگرش که حقیقت تجربه را بوجود می‌آورند برخاسته از فهم و محصول فعالیت آن است بر همه محتوای نگرش. بنابراین همه شاخه‌های علوم تجربی ریشه در فهم دارند و از کار فهم بر مواد و صور حساسیت است که انبوه دانشهای مخصوص آزمون بوجود می‌آید.

متا فیزیک نیز با اینکه محصول خرد ناب آنسورونده است، بر پایه مفاهیم و قواعد فهم استوار می‌باشد، با این فرق که متافیزیک از تضاد گذرکننده فهم و تحول به ایده‌ها و اصلها پدید می‌آید، اما علوم تجربی از تنزل انطباقی فهم بر نموده‌ها به کمک

می‌گیرد. از اینرو فهم بطور بی‌واسطه با موضوعات نگرش سر و کار دارد، اما خرد چنین نیست و هیچ برخورد بی‌واسطه‌ای با این موضوعات ندارد، بلکه بجای این با مقولات خود فهم کار دارد.

موضوع کار خرد، عبارت است از مفاهیم و قواعدی که از فهم برمی‌خیزد، از کار بر روی مفاهیم و ایده‌های خرد پدید می‌آید و از کار بر روی قاعده‌ها، اصلهای خرد محقق می‌شود. قیاس منطقی با اشکال و صورتی که دارد پرتوی از فعالیت جوشان خرد ناب است.

این قیاس از ترکیب و توحید قضاوت‌های فهم حاصل شده است، مطالعه در قیاس ما را به مقولات اصلی خرد که بنیاد استنتاج‌های آن است رهنمون می‌گردد.

به سخن دیگر: فهم توانایی یگانه کردن نمودها بواسطه قاعده‌هاست. و خرد، توانایی یگانه کردن قاعده‌های فهم است در زیر اصلها. از اینرو خرد هیچگاه بی‌واسطه در زمینه تجربه و موضوعهای حسی بسکار نمی‌رود، زیرا موضوع آنها تنها خود فهم است.

قوة فهم، نگرش‌های گوناگون را در زیر مفاهیم و وحدت می‌دهد و در فرایندی برتر خرد به مفاهیم‌های گوناگونی که موضوع کار آنند در زیر ایده‌ها وحدت می‌بخشد.

پس در دوره مفاهیم و اصول دوفرایند طولی از دو قوة طولی در کار است. پیش از این دو رده نیز رده‌های از تیره دیگر که نگرش است در راستای آنها قرار دارد. گوناگونی‌های نگرش زیرسایه فهم به نظم و وحدت رسیده، از این رهگذر به آستانه دانش‌بار داده می‌شوند. در فهم نیز گوناگونی‌هایی که باید به سامان و وحدت برسند، این گوناگونی‌ها در دستگاه خرد که هم پیشین و هم آنسو رونده است از نظم و وحدت برین برخوردار می‌شوند.

فهم و خرد هر دو فرارونده و خودجوش و نامتأثر از تأثیرات حواسند، و هر دو از آنرو که که دستگاه اندیشیدن و فهمیدنند مشتق‌کنند. با این تمایز که فهم به نزد کانت بر طبق مصادرات فلسفه او دستگاهی در خود مانده و محدود به مرزهای آزمون است و تنها به مثابه بنیاد نظم دهنده به تجربه عمل می‌کند، نه مفاهیم‌های خواستار موضوعی در وراء حواسند و نه قاعده‌های طبعاً شکننده دروازهای نگرشند.

اما خرد، دستگاهی گذرکننده است که ایده‌هایش جز در فراسوی حواس نمی‌توانند موضوعی داشته باشند و اصلهایش از ما می‌خواهند که همه حدود نگرش ممکن را پشت سر نهاده گام در خلایی محتمل و مشکل گذارده که از ژرفایش هیچ پهنشی به ما داده نشده و آنچه از آن می‌دانیم منحصر است به استنتاج‌های خرد که کانت آنها را در وراء تجربه همواره دیالکتیکی و گرفتار تناقض می‌انگارد.

وی می‌گوید: گرچه خرد طبعاً از تجربه آزاد است و ذاتاً آنسو رونده می‌باشد، اما چون در وراء تجربه از هر گونه نگرش تهی است، همواره کاربرد ماوراء تجربی آن دیالکتیکی و تناقض‌آمیز است.

از اینرو استدلال‌های آنسویی خرد از دیدگاه وی فاقد ارزش علمی است. تنها کاربرد صحیح خرد کاربرد فرارونده آن به مثابه بنیاد فهم است، نه بسان دستگاهی مستقل برای کشف حقایقی در بیرون از محدوده فهم و نگرش.

اقسام مطلق دانایی در فلسفه کانت

اکنون پس از گزارش و تبیین موجز مواضع برجسته شده و مرتبط باشناخت علوم در فلسفه کانت، اقسامی را که مطلق علم و دانایی دارد بررسی می‌کنیم، تا ماهیت هر کدام از چند دانش اساسی در سایه آنها تفسیر پذیر گردد.

کلیات فهم، طبعاً از ما نمی‌خواهند که مرزهای نقد تحقیقی را نادیده گرفته و سپهر تجربه ممکن را پشت سر گذاریم، چنین خواستی اختصاصاً از آن کلیات خرد است، گسوانیکه تواند جز بطور پروبلماتیک تقریر شود.

فهم، خاستگاه نخستین اندیشیدن است و علم به واژه منطقی و مصطلح، برای اولین بار از این منبع نشأت می‌گیرد. مفردات پراکنده در نگرش در کارگاه فهم به وحدت و نظم می‌رسند، گرچه وحدت و نظم برخاسته از فهم، پایان راه نیست و هنوز تا تحقق قضایای علم مرحله‌ای دیگر در پیش است.

تمامی محتوای حساسیت در پرتو فهم دارای معنا و قاعده می‌شود، چنانکه سراسر فهم در محدوده نگرش حسی از محتوا برخوردار می‌گردد، فهم بی‌نگرش اندیشیدن صرف است و با انضمام به آن و انطباق بر آن به شناخت تحول می‌یابد. توضیح بیشتر این دو گونه دانایی در سطرهای بعدی خواهد آمد.

۵- خرد ناب (=عقل نظری محض): به گفته کانت، برای نظم دادن ماده نگرش و آوردنش زیر برترین وحدتهای اندیشه، نیروی برتر از خرد در انسان نیست. خرد از سویی مانند فهم کاربرد صرفاً صوری و منطقی دارد و از سوی دیگر تا آنجا که سرچشمه ایده‌ها و اصلهای فراتر از حس و فهم است دارای یک کاربرد واقعی است. برای کشف کلیات خرد نظری بررسی کار صوری و منطقی آن در استنتاجها کفایت می‌کند.

خرد که در طبع خود فرارونده است، ذاتاً بنیاد شناسایی ناب ترکیبی را در خود دارد. گزاره‌های تحلیلی که در فهم، از تقرر ذاتی برخوردارند در عقل نظری بنیاد هر گونه قضیه ترکیبی را پی می‌ریزند، نه بدین معنا که ترکیبها از تحلیلها استخراج می‌گردند، بل به این معنا که گزاره‌های تحلیلی محک منفی و معیار حقانیت گزاره‌های ترکیبی‌اند، اما تقریر قضایای ترکیبی آغازین تنها از صمیم خرد ناب برمی‌خیزد،

مطلق علم ودانایی که هر گونه ارتباط قوه مدرک با مدرکات را شامل شود به ترتیب ذیل، در دیدگاه کانتی قابل توضیح است:

۱- احساس خام: تأثر حساسیت در برابر اشیاء خارجی است. نفس در مرحله احساس خام بی واسطه داده‌های حواس را به نحو حسی و انفعالی بدون معنا درک می‌کند. این درک فقط تأثر است و دیگر هیچ، نه شناخت است نه اندیشیدن گرچه نخستین زمینه شناخت در مرحله آن فراهم می‌آید.

۲- احساس پرداخته: داده‌های خام حواس همواره در صور قبلی زمان و مکان شکل می‌گیرند و از این طریق از نوعی نظم و سامان بهره‌مند می‌گردند. این احساس هم نه شناخت است نه اندیشیدن، اما زمینه شناخت را برای مراحل فراتر دانایی آماده می‌سازد.

۳- نگرش ناب: جان به نحو پیشین برخوردار از نگرش حسی ناب است، تعینات این نگرش همان صورتهای زمانی و مکانی حساسیت است. ابعاد مکانی و بعد زمانی بیش از هراساسی در نفس تقرر داشته و نگریسته لازم و لاینفک آن است. نگرش ناب از سویی مقدمات شناخت و تجربه را فراهم می‌کند و از سوی دیگر موضوع پرداخت دانش ریاضیات ناب است. در این دیدگاه جز نگرش حسی نگرش دیگری در میان نیست، کانت هر گونه نگرش معنوی را از دستگاه دانایی بشر نفی می‌کند. اگر ما نگرش معنوی می‌داشتیم آنگاه رشته‌های دیگری از علوم در کار می‌آمدند که اکنون به نظری آنها به نحو پروبلماتیک خلأ ذهن را پر می‌سازند.

۴- فهم: که سرچشمه همه مفهومیهای محض و قاعده‌های پیشین است، این کلیات در عین فراروندگی در خودماننده هستند. بدین معنا که سرشت آنها به گونه‌ای است که فقط در پهنه آزمون کاربرد دارند. بکار گرفتنشان در وراء آزمون مستلزم تحمیل خصلتی بر آنهاست جز خصلتی که دارند.

نمودهای خام ماده شناختند و نگرش، صورت حسی آن است. نمودهای پرداخته در قالب نگرش، موضوعات شناخت بحساب می‌آید. مفاهیم و اصلهای فهم و خرد، صورت معنوی و معنا و قانون نظم‌دهنده شناخت محسوب می‌شوند.

مسائل علوم تجربی همگی از تیره شناختند، زیرا از یک طرف بر بنیادهای عقلی استوارند و از طرف دیگر موضوعها و محمولهای آنها از طریق حواس و زیرپوشش نگرش محض به نفس داده می‌شوند.

اما مسائلی که تماماً از زمینه تجربه برکنارند حتی بعنوان کلیات پیشین آن هم طرح‌پذیر نیستند، از سنخ شناخت نبوده و به حوزه اندیشیدن محض وابستند.

شناسایی علوم اساسی بر پایه تقسیم دانایی

اکنون با گزارش و تفسیر کوتاهی که از زمینه‌های دانش و شناخت در فلسفه کانت به انجام رسید فرضیه وی در تقسیم‌بندی و شناخت علوم پایه ارائه می‌شود، تا راه برای نقادی آن هموار گردد.

پیش از ارائه این فرضیه گفتن این نکته لازم است که در تبیین کنونی از فرضیه وی بخش عقل عملی نادیده گرفته شده، آنچه در این عجالت مقصود ماست جنبه‌های نظری محض فرضیه مذکور است. قسمت مربوط به عقل عملی در بحثهای آتی نوشتار طرح خواهد شد.

با نظر به اقسام دانایی در دیدگاه کانت، چهار ریشه دانش که چهار علم پایه‌اند به شرح زیر شناسایی می‌گردند، هر یک از این چهار ریشه به ساقه‌ها و شاخه‌های گوناگونی تقسیم می‌پذیرد:

• منظور از نمودهای پرداخته، نمودهای خامی است که در قالبهای زمانی و مکانی صورت و نظم گرفته‌اند و از این نظر به آنها اصطلاحاً پرداخته گفته می‌شود، در مقابل خام که طبعاً نمودهای خام دستهای از نموده‌ها هستند که بدون ملاحظه صورتهای زمانی و مکانی در نظر گرفته شده‌اند.

شناساییهای ترکیبی غیرضروری در یک فرایند استنتاجی از ترکیبی‌های آغازین بدست می‌آیند.

قضایای ترکیبی آغازین، همان اصلهای خردناهند. این اصلها از جهت آزادی از تجربه آهریوری و فراروندماند واز آنرو که از مامی‌خواهند: مرزهای آزمون ممکن را پشت سر گذارده، در وراه نموده‌ها، در جهان ذاتها و نومنها به گشت وگذار بپردازیم، اصلهایی آنسو رونده‌اند.

ایده‌های خرد نیز در عین فراروندگی طبعاً آنسو رونده می‌باشند و به هیچ روی موضوعی در گستره تجربه ندارند، چنانکه اصلها و قضایای خرد نیز جایی در تجربه نداشته و فاقد هرگونه کاربرد تجربی‌اند.

از دیدگاه کانت، ما در بالاتر از حس دارای هیچ نگرشی نیستیم، از اینرو ایده‌ها و اصلهای خرد در یک حوزه پروبلماتیک و محتمل آویزان بوده و موضوعها و هم جوابهای آنها به ما داده نشده و به همین‌دلیل تقریرات خرد از محتوا تهی و از محکی که بتواند آنها را بی‌آزماید بی‌بهرماند.

دانایی برخاسته از خرد گرچه برترین دانایی‌ها و بعنوان نظم‌دهنده و وحدت‌بخشنده نگرشهای حس و مفهوما و قاعده‌های فهم برترین نیروهاست، اما بدلیل بی‌بهره‌بودن از نگرش صرفاً اندیشیدن است، نه شناختن.

اندیشیدن و شناخت در فلسفه کانت

فلسفه کانت، شناخت را آنگونه اندیشیدنی می‌انگارد که برخوردار از نوعی نگرش باشد. براین پایه، همه مفاهیم و قضایایی که در زمینه‌های نگرش طرح می‌شوند از سنخ شناختند.

شناختها از دو جنبه فراهم شده‌اند: نخست، جنبه پیشین که همان مفاهیم و اصول خرد و فهم به اضافه نگرش ناب است. و دوم، جنبه پسین که همان نمودهای خام و عرضه شده از راه حساسیت است.

راز درستی و غیرجدلی بودن این علم را از دیدگاه او باید در دو عامل جست: نخست: مفاهیم و اصول فرارونده فهم و خرد که بعنوان اموری آزاد از تجربه و سامان دهنده حوزه نگرش هم از بداهت برخوردارند هم از ضرورت وهم از کلیت.

دوم: استوار بودن آن بر مفاهیم و اصول نگرش ناب، که از یک سوی از آزمون بی نیازند و از سوی دیگر در حوزه خودداری خصلت پروبلماتیک و دیالکتیک نیستند. قضایای ریاضی گرچه از دیدگاه او برخلاف برخی از دیدگاهها که آنها را تحلیلی می انگارند ترکیبی اند، اما با این وصف آزاد از تجربه اند، چون همگی ساختارشان از درون جان می جوشد.

دانسته های ریاضی با اینکه یقینی اند و هیچ تردیدی در درستی آنها راه ندارد، از نظر کانت از تیره شناخت نیستند، زیرا او شناخت را در همخوانی مفاهیم و قواعد عقلی با داده های پرداخته حساسیت منحصر می کند. در ریاضیات ناب سر و کار ما فقط با نگرش ناب حسی است، و نیازی به طرح داده های حواس نداریم.

براین پایه می توان گفت کانت گونه ای دانش را در خلال ریاضیات محض، تقریر می کند که نه از سنخ اندیشیدن صرف است و نه از سنخ شناخت، بلکه دانشی است میانه متافیزیک و علوم تجربی برای تمایز دادن قضایای ریاضی از دیگر قضایا، در این دیدگاه واژه دانسته و دانستن را پیشنهاد می کنم، با منظور داشتن این واژه قضایای اساسی کلیت دانش از سه تیره اند:

الف- اندیشیدن،

ب- دانستن،

ج- شناختن،

اندیشیدن محض بدون نگرش و حساسیت، ویژه متافیزیک است.

دانستن با نگرش و بی حساسیت به ریاضیات محض تعلق دارد

و شناختن فقط مختص علوم تجربی است.

۱- علم طبیعی تجربی (= فیزیک تجربی به مفهوم عام): این علم اساسی بر بنیاد حساسیت و مفاهیم و قواعد فهم و عقل قرار دارد، همه شاخه های آن از آنرو که بر بنیاد مذکور استوارند مشترکند، تمایز آنها با اشتراکشان در پایه و حوزه تقرر از جهات دیگر است.

۲- علم طبیعی محض (= فیزیک ناب): که درباره مفاهیم و قضایای بنیادی طبیعت که از تجربه گرفته نشده و با این وصف ترکیبی اند، تحقیق می کند.

قضایای مورد بحث در فیزیک ناب از قبیل دو قضیه ذیلند:

یک: در همه دگرگونیهای جهان مادی، مقدار ماده ثابت است.

دو: در همه موردهای انتقال حرکت، کنش و واکنش، برابرند.

مسائل این علم با اینکه ترکیبی و آزاد از تجربه اند، بر مجموعه ای مقدم از مفاهیم و قواعد آپریوری دیگر استوارند که مبادی فیزیک ناب باید بشمار آیند.

۳- ریاضیات ناب: این دانش به هیچ روی از تجربه نیامده، گو اینکه گستره تجربه همیشه همخوان با آن است.

قضایای دانش ریاضی به نظر کانت هم ترکیبی و هم آپریوری اند (= ماقبل تجربی)، پایه سراسر ریاضی محض همانا نگرش ناب است. قوه فهم و خرد با کاربر روی این نگرش، به تأسیس دانش ریاضی محض دست می یازد.

نگرش ناب افزون بر پایه گذاری ریاضیات، خود خاستگاه علمی است به نام استتیک فرارونده که به گفته کانت عبارت است از علم به قواعد پیش از تجربه حساسیت.

وی ریاضیات را نمونه ای از شاهکار عقل در پرداخت دانش درستی می داند که از هرگونه گرفتاری جدلی برکنار است.

بسوی متافیزیک کشیده شده و چون هر قضیه‌ای از آن را در طرح ناب مقولات، هم می‌توان جداً اثبات کرد و هم جداً آن را نفی، همگی آن در گردابی از ستیزه‌ها دست و پا می‌زنند، ایده‌های خرد نیز به دلیل خاصیت پروبلماتیکی در یک خلأ تاریک رها و سرگردانند.

خطای حاصل از دیالکتیکی بودن قضایای متافیزیک چون ناشی از سرشت خرد است نمی‌توان از آن گریخت، تنها می‌توان از دیالکتیک و خصلت خطا بعنوان ابزاری برای نقادی متافیزیک و دستیابی به مرزهای مطمئن دانش در مادون خلأ نگرش، بهره گرفت.

باری دستگاه متافیزیک بر فهم و خرد استوار است، در حوزه این دو قبل از تازش بسوی میدان ستیزه بی‌فرجام فلسفی چند دانش هست که به حوزه آگاهی به اشارتی که گذشت وابستماند. گزارش آنها به ترتیب زیر است:

۱- منطق صوری،

۲- منطق فرارونده فهم،

۳- منطق فرارونده خرد.

کانت، منطق صوری و منطق فرارونده فهم را بصراحت نام می‌برد. منطق فرارونده خرد تنمۀ منطق فهم است که محتوایش در فرضیه وی بطور گسترده شرح شده. ایده‌ها و اصول و قضایای خرد در فلسفه کانتی مختصه‌هایی بشرح ذیل دارند:

الف- ترکیبی بودن قضایا و اصول خرد بسان قضایای علوم.

ب- فراروندگی و آزادی از تجربه: این خصلت هم در ایده‌ها هست و هم در اصول و قضایا.

ج- آنسوروندگی (Transcendent) بدین معنا که سرشت ایده‌ها و قضایا خواستار شکستن مرزهای آزمون ممکن است و به هیچ روی کاربرد تجربی نمی‌تواند داشته باشد.

د- نابرخورداری از نگرش: زیرا کانت بر این فرض فلسفه‌اش را استوار کرده که ما فاقد نگرش معنوی

نوع دیگری از دانش در دیدگاه کانت هست که در خلال سه قسم یاد شده از دانایی و به مثابه بنیاد آنها در کارند. این دانش متعلق است به مفاهیم و اصول و صور فهم و خرد که منطق صوری و منطق فرارونده را تأسیس می‌کنند. برای تمایز آن از اقسام دیگر، واژه آگاهی را در نظر گرفته‌ام.

۴- متافیزیک که روزگاری به گفته کانت شهبانوی دانشها بود. امروزه هر کس می‌خواهد خودی نشان دهد آن را آماج حمله قرار می‌دهد، غافل از اینکه این علم از لوازم ابدی اندیشه بشر است، به نحوی که حتی آنانکه یکسره انکارش می‌کنند ندانسته به دامنش می‌گریزند. زیرا بدانگونه که در آغاز این نوشتار گذشت فلسفه مطلق برابر است با اندیشیدن از راه مفاهیم و اصول و برطبق صورمنطقی.

بدین جهت ابطال فلسفه مطلق یا متافیزیک عام از راه استدلال عبارت است از تقریر آن در عین همان ابطال. کانت به خوبی بر این حقیقت واقف شد، گو اینکه آنچه‌انکه باید، ضرورت و نفی ناپذیری متافیزیک عام را تبیین نکرد.

وی گرچه متافیزیک را نفی ناپذیر می‌داند، از سنخ دانسته‌ها و شناخته‌هایش بشمار نیاورده و سراسر دستگاه آن را صورتی می‌نگارد بدون نگرش و حساسیت و تهی از محتوایی حسی.

به نظر وی متافیزیک در خلأیی از نگرشها و احساسها می‌تازد و همیشه پروبلماتیک است و چون محکی برای سنجش در محدوده نگرش نیست و خود نیز از نگرش ویژه بهره‌ای ندارد و از دسترسی به ذات معقول محروم است، پیوسته قضایای آن دچار جدل می‌شوند.

وی، دیالکتیک را خصلت لازم متافیزیک می‌پندارد و خطا را نیز چون خصیصه‌ای پرهیزناپذیر از مسائل آن می‌شمارد.

اوبدین مضمون گوید: خردبشر به سائق ذاتی

بجای اصلهای سازنده گرفته شوند و چون اصلهای ابزکتیو بکار روند ناگزیر تناقض‌هایی پدید می‌آیند، در صورتی که اگر آنها را فقط چون قاعده‌هایی (برای وحدت و نظم) تلقی کنیم هیچگونه جایی برای تناقض باقی نمی‌ماند.

این سخن وی ایده‌ها را نیز دربر می‌گیرد، زیرا اگر آنها هم بسان نهادهایی برای ترکیب و وحدت و نظم در نظر گرفته شوند هیچ مشکلی پدید نمی‌آید. اشکال از آنجا برخاسته که ایده‌ها همچون حقایق نفس‌الامری منظور گردیده‌اند.

بدینگونه است که وی متافیزیک را در میدان ایده‌ها و اصلهای آنسو رونده ویران می‌کند. اما با این وصف کانت نافی همه جانبه متافیزیک نیست، از یک سو آن را بنیادی لازم و گزیر ناپذیر می‌داند و از سوی دیگر در نقد عقل عملی به بازسازی‌اش دست می‌زند. اینکه کار او تا چه اندازه کامیاب و هم موافق منطق و اصول عقلی بوده نیاز به شرح و سنجش گسترده دارد که در این مسبحث از پرداخت آن خودداری می‌شود.

نقد فرضیه کانت در شناخت علوم

اینک که فرضیه کانت در شناخت علوم با گزینش دیدگاه‌های او عرضه شد، هرچند همه نقاط آن ابضاح نشد و ارائه نقاط ابضاح شده هم با ابجاز و اجمال همراه بود، سراغ نقادی آن می‌رویم. این نقادی بسان یک فهرست ارائه می‌شود تا در مباحث نقد دستگاه عقل نظری مشروحاً تبیین گردد.

این نقد در زنجیره نقدهایی است که بر نظریه‌های اساسی در متافیزیک و فلسفه علوم انجام می‌پذیرد. پایه این نقدها دیدگاه‌های نگارنده در زمینه‌های فلسفی و علمی است.

براساس این دیدگاهها برآن شدم تا نظریه‌های اساسی متافیزیک و علوم را با ابزار نقادی در رهگذر

هستیم و آنچه داریم همان نگرش حسی است که به سپهر آزمون ممکن اختصاص دارد و به کار قضایای متافیزیک نمی‌آید و از همین رو وی میدان متافیزیک را برای اندیشه ما به منزله یک خلأ تلقی می‌کند که ایده‌ها و اصول خرد بی‌آنکه نقطه اتکاء و موضوعی داشته باشند آویخته و پا در هوا کز و فری بی‌حاصل دارند.

ه - پروبلماتیک بودن: زیرا ایده‌های خرد فراتر از هرگونه موضوع حسی و تجربی قرار دارند و راه هر نوع داده شدن آنها به خرد بسته است. یا بهتر بگوییم از دید کانت راهی برای داده شدن آنها وجود ندارد، تنها می‌توانیم مفهومی احتمالی از موضوعی که همجواب یک ایده باشد داشته باشیم، اما دانشی از آن در دست ما نیست.

یک مفروض پروبلماتیک بعنوان ایده بر هیچ تناقضی مشتمل نیست و گر نه به هیچ وجه محتمل نبود، اما بعنوان یک قضیه می‌تواند دیالکتیکی و تناقض خیز باشد.

و - جدلی بودن (= دیالکتیکی بودن): بدین معنا که هر قضیه آنسو رونده خرد ناب اگر تنها بعنوان یک قضیه عقلی در زمینه گاته گوریهها ملحوظ باشد، دیالکتیکی است. خصلت دیالکتیکی در بخش جهان‌شناسی به آنتی نومی‌ها می‌انجامد، آنتی نومی‌ها، گزاره‌هایی ماهیتاً جدلی‌الطرفین می‌باشند، بدین معنا که جدلی بودن عارضه‌ای بر آنها نیست بلکه خاصیتی در بنیاد آنهاست که هرگز کنار گذاردنی نیست. هر آنتی نومی چنان است که هم برای اثباتش می‌توان استدلالی ترتیب داد و هم برای نفی‌ش. و از اینرو قضیه‌ای است همراه با یک ضد قضیه (= یاد گزاره) که به اندازه خود قضیه از شرایط اثبات برخوردار است.

قضیه‌های متافیزیک نه از راه قصد گرفتار ستیزه باضد قضیه‌ها شده‌اند، بلکه این نهاد خرد است که موجب انگیزش تناقض میان آنها می‌شود.

کانت می‌گوید: اگر اصلهایی که در واقع راهنمایند

جنبه‌هایی با خواجه نصیر طوسی و شیخ اشراق و ملاصدرا همانند کرد.

حال با این پیشگفتار سراغ ارزیابی و سنجش این فرضیه می‌رویم. نقاطی که بعنوان نقد در اینجا مورد نظرند به شرح ذیلند:

۱- تبیینی که از نگرش ناب ارائه کرده تنها یک فرض و مصادره است که تحقیق و پژوهش در طبیعت را به یک روند سوژکتیو تبدیل می‌کند، گرچه کانت اصرار می‌ورزد که می‌توان از حلقه سوژکتیو راهی بسوی فضای ابژکتیو گشود، اما ابژکتیو کانتی جز سایه‌ای از شاخص سوژکتیوی نیست.

۲- جهاز گانه‌گوری‌ها وقاعده‌ها در این دیدگاه صرفاً بعنوان جهازی نظم دهنده و تفریر کننده طرح شده، با آنکه سرشت این جهاز سرشتی کاشفانه و سازنده است یا حداقل باید چنین فرض شود و گرنه تناقضهایی پیش می‌آیند که موجب می‌شوند یا جهاز پیشین فهم را نفی کنیم یا دست از خصلت صرفاً نظم دهنده و غیر کشفی آن بشوییم.

۳- دستگاه فهم گرچه بر ساختار نمودها منطبق می‌شود و از این راه قانونهای دانش تجربی پدید می‌آیند، اما کلیت و ضرورت که دومختصه دانشهای عقلی اند به گونه منطقی در میدان آزمون ره نمی‌یابند. زیرا رابطه‌ها در این میدان نه بر پایه دستگاه منطقی و عقلی محض استوارند، بلکه با کمک نگرش و آزمون و پادرمیانی دستگاه عقلی و میانجی‌گری دستگاهی دیگر از اصلها وقاعده‌هاست که کشف و تفریر می‌شوند.

اینکه چگونه در میدان تجربی یک قانون پرداخت شده و تعمیم و ضرورت بخشی از چه راه به سپهر آزمون داده می‌شود، داستانی دراز دارد.

فلاسفه گذشته از غرب تا شرق و تا فلاسفه مسلمان نظرگاههایی دارند، پس از رنسانس در اروپا دیدگاههای جدیدی پدید آمدند.

هیوم در این میان بعنوان یک مقطع تلقی شده

روند دگرگون سازی و بازسازی از نوع اکتشافی محض قرار دهم تا:

اولاً، جزئیتهای غیرموجه لرزان و سست شده، و مالا از سپهر علم به یکسو گذارده شوند.

ثانیاً، روش اکتشافی در علم با نیروی تازمائی به کار جستار و پژوهش برآید.

ثالثاً، با ارائه فرضیه‌ها یا نظریه‌های جدید دستگاههای مفیدتری در میدان متافیزیک و علوم پدیدریزی گردد.

و رابعاً: علل شکاکیتهای گسسته از نفس الامر و دستگاه خرد، از میان برده شود. شکاکیتهایی که تاکنون بسی آسیب بر پیکر دانش زده و بارها در درازای تاریخ پراز فراز و نشیبش بالندگی آن را کند و گاه متوقف کرده، حتی حوزه ارزش و اخلاق از آفات آنها در امان نمانده است.

کانت کوشید اخلاق را به گونه‌ای مستقل از دانش نظری برپا سازد تا از تزلزل متافیزیک و دیگر ساختهای علمی مصون بماند.

کوشش وی در پرداخت دستگاه اخلاقی مستقل و آزاد شایان ارج است، زیرا در طوفان پاد ارزشهایی که پس از رنسانس برخاسته بود و پیوسته بنیادهای اخلاق را آماج حمله قرار می‌داد، این ساختار ارزشی بسان سدی استوار پایداری کرد و بهره‌ای بسزا در نگهداری مرزهای کشور ارزشها در برابر یورش یاغیان بر سلطه اخلاق نصیب خود ساخت.

پیش از وی نیز تلاشهای ارزنده‌ای در راه حراست از مبادی ارزش از سوی اندیشمندانی بزرگ انجام گرفت. از آن میان باروخ اسپینوزای هلندی از درخشانترین چهره‌های اخلاقی پس از رنسانس را باید نام برد. نوشتار او به نام اخلاق از راه برهان هندسی هنوز چون الماسی بر تارک دانش و ارزش می‌درخشد. اسپینوزا با اینکه در غرب پرورده شده به فلاسفه شرق مسلمان همانندتر بود. وی را می‌توان از

سه عاملی است که به طریق منطقی خطا یا دیالکتیک تولید می‌کند.

علل مذکور به گزارش ذیلند:

الف- اختلال در صور منطقی استدلال.

ب- عدم مطابقت مواد و مقدمات استدلال با واقع که

اگر صورت منطقی آنهم درست باشد، باز به تنهایی برای تولید خطا یا تولید جدل طرفینی درزمینه آنتی‌نومی‌ها کفایت می‌کند.

این دو علت در درازای تحول منطقی و متافیزیک مدنظر بوده و در نوشتارهای دو دانش‌یاد شده به تفصیل مورد شرح و سنجش قرار گرفته‌اند.

ج- فقدان مفاهیم و اصول کافی، این علت مستقلاً هم منشأ خطاست و هم منشأ دیالکتیک، حتی در فرض درستی صورت منطقی استدلال و مطابقت مقدمات آن با واقع به گونه‌ای حیرت‌آور که از چشم عقل دقیق هم پنهان می‌ماند، خطا و جدل را پدید می‌آورد.

کانت بیشتر به دلیل غفلت از همین عامل بود که از تفسیر تناقضهای استدلال در علم مابعدالطبیعه بازماند و به فرضیه دیالکتیکی بودن آن کشانده شد و سرانجام به فرضیه عجیب آنتی‌نومی‌ها رسید و آنها را به مثابه لوازم بنیاد خردنظری ارائه کرد.

نظریه اصول و مفاهیم کافی که در خلال چند اصطکاک میان دستگاه فرضها و فرضیهها با واقع برابیم به تدریج آشکار شد از بنیادی‌ترین و مؤثرترین نظریه‌هایی است که تاکنون در ساختار دانش ره یافته‌اند.

میدان برد این نظریه به اندازه‌ای گسترده است که هیچ دانشی از تأثیر آن برکنار نمی‌ماند، اما تأثیر ژرف آن تنها هنگامی نمایان می‌شود که در دستگاههای گوناگون علم بکار گرفته شود.

برای نمونه با بکارگیری نظریه مذکور در متافیزیک مشکل دیالکتیک و آنتی‌نومی‌ها که زمانی درازبخش مهمی از دانش را از رشد انداخته بود گشوده

و تأثیر فلسفه تشکیکی وی بس ژرف بوده و کانت از منظره فلسفه نقادانه خویش طرح تازه‌تری در عرصه علم افکند. پس از او در غرب تلاشهای پی‌گیری درجهت کشف راز تجربه و قانون سازی درمنطقه آزمون به انجام رسید.

بخواست خدا در روند تفسیر و نقد نظریه‌های پس از کانت به این مهم خواهیم پرداخت تا هرچه بیشتر زمینه برای عرضه نظریه دیگر در بساره پدید آمدن قوانین و قضایای علوم تجربی آماده گردد.

این نظریه جدید گذشته از اینکه محصولی از نقد نظریه‌های گذشته است، برچند دستگاہ از مفاهیم و اصول استوار است که برخی از آنها در بحثهای قبلی تفسیر شدند و برخی دیگر به پس از بررسی فرضیه‌های اساسی در شناخت علوم واگذار می‌شود.

۴- ایده‌های خرداگر تهی از نگرش هم باشند باز می‌توانند یقینی و غیر پروبلماتیک باشند.

۵- اینکه می‌گوید: ما نگرش معنوی یا غیر حسی نداریم، یک فرض و مصادره است که هیچ مدرکی برایش ارائه نشده. بگذریم از تأییدهایی که در خلال بحث از طرف خود وی بدون توجه به عمل آمده که در مبحث سنجش و تحقیق ساختار نگرشها بدان پرداخته خواهد شد.

۶- دیالکتیک برای متافیزیک یک خاصیت نیست و آنتی‌نومی‌های جهان‌شناسی از سرشت خردنظری محض برنخاسته‌اند تا بتوان گفت خطاریشه در ژرفای عقل نظری دارد و پرهیز ناپذیر است.

دیالکتیک فقط یک عارضه می‌باشد که از راه چند علت در متافیزیک رخنه می‌کند، هرگاه آن علتها از میان روند دیالکتیک زایل می‌شود.

برپایه دیدگاهی که نگارنده در تبیین دستگاہ پیشانۀ علوم بدان رسیده خطا و عارضه دیالکتیک به نحو مانعة الخلو معلول سه علتند. به این معنا که هر یک از آن

شده و خرد از جزمیتهای غیراصولی جدیدی که بر گردش تنیده بود آزاد می‌گردد.

حتی اگر فرض کنیم عقل نتوانسته یا نمی‌تواند جایگزینی برای این فرضیه پیشنهاد کند باز کار نظریه اصول و مفاهیم کافی ارزش خود را حفظ کرده و همچنان در میدان ستیزه فرضیه‌ها راه اندیشیدن را باز نگه می‌دارد.

۷- ارائه دستگاہ فهم و خرد بعنوان یک دستگاہ صوری و نظم دهنده که بخودی خود محتوا ندارد و تنها آنگاه از محتوا برخوردار می‌شود که راه از حساسیت و نگرش، همجوابها و مصداقهای قواعد و مفاهیم آن داده شود.

کانت با این کار بر سرچشمه بزرگی از دانش سنگ نهاد و اندیشه خود را در کویری خشک و سوزان رها کرد، آنچنانکه هرگز نتوانست از آن خلاص شود، گو اینکه با کمک خرد عملی و وجدان اخلاقی توانست در آن کویر سوخته از شکاکیت‌اندکی عطش خویش را چاره کند و جرعهای از چشمه گوارای یقین نوشیده، جانش را با وزش نسیم دانش محض نوازش دهد.

دستگاه عقل گرچه از جنبه‌های صوری و نظم دهنده است، اما این تمامی ماهیت آن نیست. عقل از جنبه دیگر، چه در مرحله فهم و چه در مرحله خرد، دارای خصلت حقیقی و سازنده است و با اصول و قضایا و مفاهیم و ایده‌هایش از نفس الامر گزارش می‌دهد. اگر این را بعنوان یک پایه ضروری و عمومی تلقی نکنیم، دست کم به حساب یک فرض یا پیشنهاد به مانند فرض و پیشنهاد کانت قابل عرضه است.

بگذریم از اینکه نفس‌الامری و سازنده بودن دستگاہ فهم و خرد نظریه‌ای است بنیادی و چنانکه خواهد آمد از راه دلیل کافی به روال منطقی و ریاضی تحقیق پذیر است. افزون بر این از راهی همانند راههای علوم تجربی نیز تن به تحقیق اثباتی از نوع کانتی آن می‌دهد.

۸- مقید ساختن مفهوما و اصلهای فهم و خرد به محدوده آزمون، منطقی مساوی است با مشروط بودن آنها به محک آزمایش. اگر چنین باشد، دیگر آنها جنبه آپریوری و آزاد از تجربه ندارد و مانند همه امور تجربی باید در روند آزمونها مورد تأیید یا ابطال قرار گیرند. به سخن دیگر تقیید فهم و خرد به تجربه با آزاد بودن مفاهیم و اصول آنها از تجربه، تناقض دارد و این تناقضی است که فلسفه کانت ناخواسته و شاید هم عمداً بدان تن داده.

عمداً از آنرو که اصرار بر حفظ فروض و مصادرات خود دارد، پس گزیری جز طفره رفتن از تناقضات نداشته، مبادا آنکه خللی به پیش فرضهای بنیادینش وارد آید.

در مباحث نقادی عقل نظری به تفصیل تعارضها و تناقضهای منطقی دستگاہ کانتی و دیگر خللهای آن ایضاح و ارزیابی خواهند شد.

۹- وی تبیینی کافی و خالی از ابهام برای تطبیق مفاهیم و قواعد عقل بر زمینه‌های تجربه ارائه نداده و تنها به ایضاح فرارونده میادی علم طبیعی بسنده کرده است. کانت می‌بایست توضیح دهد چرا و چگونه دو رویداد تجربه شده «الف و ب» در زیر مقوله و قانون علیت به وحدت می‌رسند و براین پایه یک قانون علمی متولد می‌شود، با آنکه ارتباط علیتی دو رویداد هرگز تجربه نشده و امکان آنها نیست. توضیح این چرایی و چگونگی پایه اصلی توضیح و تعریف علم طبیعی است و براین پایه است که از متافیزیک متمایز می‌گردد.

ما فرض می‌گیریم که تئوری کانت درست است و مقوله و قانون علیت بطور آپریوری به تفسیر کانتی آن در اندیشه هستند، و نیز مفروض می‌داریم که فرضیه او در باب نگرش و حساسیت فرضیه‌ای در خور و بجا یا صحیح است.

و همچنین بطور فرضی مسلم می‌انگاریم که اندیشه از خود فعالیت تطبیقی برای کشاندن مقوله‌ها و اصلها به

میدان آزمون دارد و علاوه بر اینها از نگارش برای تشخیص و تعیین علت و معلول کمک می‌گیرد، اما با همه فرضهای یادشده باز هم تعیین «الف و ب» بعنوان علت و معلول به فرضهای دیگر نیازمند است.

مجموعه این فرضها به مثابه میانجی عمل کرده وقاعده علیت را بر تجربه انطباق می‌دهد بدون دردست داشتن میانجی انتقال از اندیشه به تجربه هیچ قانون علمی بوجود نمی‌آید و نفی شکاکیت هیوم تنها از راه واسطه انتقال انجام‌پذیر است.

کانت به قدر کافی در تفسیر میانجی تجربه با اندیشه تحقیق نکرد و تنها برخی از عناصر آن را تا اندازه ای توضیح داد. وی با توجه به برخی عناصر ذهنی بعنوان میانجی و با اتکا بر فرضیه‌اش درباره فهم و خرد علم طبیعی را به تفسیر و نظم نوینی کشاند و با همه پرهیزی که از دگماتیسم داشت فیزیک نیوتنی کانتی او سرانجام از نظر جزمیت و دگم بودن چیزی همانند فیزیک ارسطو از کار درآمد.

۱۰- مرز گذر ناپذیری که وی میان متافیزیک و علوم قرار داده، تمایزی بنیادی و جوهری را بین آنها موجب شده، به گونه‌ای که می‌توان در عین ابطال یا مورد تردید قرار دادن متافیزیک، علوم را آسیب ندیده

در روند تجربیشان نگهداشت.

با آنکه نقد و تحقیق دستگاه عقل، هرگز تن به نهادن چنین مرز گذر ناپذیری نمی‌دهد و تمایز جوهری متافیزیک را از سایر علوم نمی‌پذیرد.

بر این پایه نمی‌توان متافیزیک را حذف کرد یا آسیب رساند بی‌آنکه علوم دیگر حذف شده یا گزندی ببینند، هرگونه تردید در علم مابعد طبیعی همه علوم را در گرداب تردید می‌افکند، چنانکه حذف و ابطال آن به یکباره صفحه اندیشه را از دانش می‌شوید.

متافیزیک، فیزیک یا دیگر علمهای تجربی نیست، اما فیزیک یا هر علم دیگر متافیزیک است و در متن آن جوانه زده و می‌بالد. این سخن گرچه در آغاز غریب می‌نماید، اما شناخت سنجیده ساز و کار خرد، چنانکه به اختصار گذشت و به تفصیل بخواست خدا بیاید، آن را مسجل می‌سازد.

مقصود از یگانگی علوم با فلسفه این نیست که آنها از فلسفه، یا فلسفه از آنها به هیچ وجه تمایز ندارد، فقط مقصود این است که خط فاصل نهایی میان آنها نیست و مرزهای تعیین کننده در عین جداسازی دانش فلسفه از دیگر دانشها، مرزهایی گذرپذیرند، بدانسان که باید پلهایی اندر میان در نظر گرفته شوند.

